



مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ
مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر
آن پیمان بستند، صادقانه وفا کردند، برخی از آنان
پیمانشان را به انجام رساندند و به شرف شهادت
نایل شدند و برخی از آنان در انتظارند و هیچ
تغییر و تبدیلی در پیمانشان نداده‌اند.
(احزاب ۲۳)

عنوان و نام پدیدآور :	پدر رویان/ نویسندگان مطهره حیدری... [و دیگران] : زیر نظر روح‌الله فتحی؛ به کوشش کانون دانشجویان پژوهشگاه رویان، جهاد دانشگاهی واحد علوم پزشکی شهید بهشتی.
مشخصات نشر :	تهران: پژوهشگاه رویان، انتشارات، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری :	ص: ۵۲، عکس (رنگی) : ۱۴/۵ × ۲۱/۵ سم.
شابک :	۹۷۸-۶۰۰-۸۴۸۶-۴۸-۰
وضعیت فهرست نویسی :	فیبا
یادداشت :	نویسندگان مطهره حیدری، فاطمه اسماعیلی، سروین مصطفوی، فاطمه حیدری، مریم شیرازی.
موضوع :	کاظمی آشتیانی، سعید، ۱۳۴۰ - ۱۳۸۴ -- دوستان و آشنایان -- خاطرات
موضوع :	پزشکان -- ایران -- خاطرات Physicians -- Iran -- Diaries
شناسه افزوده :	حیدری، مطهره، ۱۳۷۶-
شناسه افزوده :	فتحی، روح‌الله، ۱۳۵۸ -
شناسه افزوده :	پژوهشگاه رویان. کانون دانشجویان
شناسه افزوده :	جهاد دانشگاهی. واحد علوم پزشکی شهید بهشتی
شناسه افزوده :	پژوهشگاه رویان. انتشارات
رده بندی کنگره :	۶۲۳۴ R
رده بندی دیویی :	۶۱۰/۹۲
شماره کتابشناسی ملی :	۹۴۶۶۹۲۶
اطلاعات رکورد کتابشناسی :	فیبا



انتشارات
پژوهشگاه رویان

پدر رویان

نویسندگان مطهره حیدری، فاطمه اسماعیلی، سروین مصطفوی، فاطمه حیدری، مریم شیرازی
زیر نظر دکتر روح‌الله فتحی
گرافیک و انتخاب تصاویر مهدی زربخش، مهلا منظوری
طراحی جلد مریم شیرازی
ناشر انتشارات پژوهشگاه رویان
نوبت چاپ اول/ ۱۴۰۲
کارشناس امور چاپ و نشر شهره روحبانی
شابک ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۸۶-۴۸-۰
شمارگان جلد ۴۰۰۰
قیمت ۶۰۰۰۰ ریال

مسئولیت علمی مطالب این اثر بر عهده‌ی نویسندگان است.
استفاده از مطالب این اثر با کسب اجازه‌ی کتبی از ناشر و ذکر منبع، بلامانع است.
حق چاپ اثر برای ناشر محفوظ است.

تمامی حقوق مادی و معنوی برای ناشر محفوظ است. این کتاب مشمول قانون حمایت از مؤلفان، مصنفان، مترجمان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ و قانون ترجمه و تکثیر کتب، نشریات و آثار صوتی مصوب ۱۳۵۰ است.
هیچ بخش یا جزئی از کتاب به هر شکل از جمله فتوکپی، تکثیر، بازنویسی، خلاصه‌برداری در هر قالب (از جمله کتاب، لوح فشرده، مجلات و ...) بدون اجازه‌ی کتبی ناشر مجاز نیست و موجب پیگرد قانونی می‌شود.

نشانی: تهران، بزرگراه رسالت، خیابان بنی‌هاشم، میدان بنی‌هاشم، پژوهشگاه رویان

انتشارات پژوهشگاه رویان (وابسته به جهاد دانشگاهی)

صندوق پستی: ۱۴۸-۱۶۶۳۵، تلفن: ۰۲۱-۲۶۳۱۹۲۵۶

www.royaninstitute.org

Email: publication@royaninstitute.org

سعید ایران

درومان

نویسندگان:

مطهره حیدری، فاطمه اسماعیلی،
سروین مصطفوی، مریم شیرازی،
فاطمه حیدری

زیر نظر: دکتر روح‌الله فتحی

به کوشش

کانون دانشجویان شورای فرهنگی پژوهشگاه رویان
جهاد دانشگاهی واحد علوم پزشکی شهید بهشتی



روپس‌حجابی

با تشکر از روابط عمومی پژوهشگاه رویان

سرباز علم و ایمان!

می‌دانی تا چه اندازه باید انسان بزرگی باشی که یکی از دانشمندترین افراد حال حاضر جهان، تو را این چنین ارزشمند توصیف کند: فرمایشات رهبری، این نابغه‌ی فرزانه و این گوهر گرانقدر ایران و اسلام عزیز، نشان دهنده‌ی جایگاه والای این سرباز عرصه‌ی علم و ایمان، جناب آقای دکتر سعید کاظمی آشتیانی است. می‌گویند هیچ‌کس از یک جنگ‌جو خوشش نمی‌آید تا زمانی که دشمن پشت دروازه‌های شهر باشد؛ حالا اگر این دشمن جهل و نادانی باشد چه؟ روزی پهلوانی به نام سعید، به پهلوانان این مرز و بوم اضافه شد. سعید و سعادت بزرگ برای نبرد در میدان جهل و ناآگاهی! سرباز گمنامی که درخشش نهالی را رویاند که **رویان** نام گرفت! سربازی که جمله‌ی مشهور «قلم سلاح دانشمندان است» را از بالقوه به بالفعل تبدیل کرد. در آن زمان باور کردنی نبود که یک ایرانی جوان و اهل فکر و عمل بتواند رویان را به رویش و جهانی شدن وادار کند. شاید گواه این مدعا تنهایی‌ها، خستگی‌ها، کم‌نیاوردن‌ها، تلاش‌ها و پشت‌کار دکتر سعید کاظمی آشتیانی باشد. شاهد دیگر اتاق کوچک او بود که دفتر کارش نیز بود محل تولد رویان از یک اتاق کار کوچک شروع و به عظمتی بزرگ در ایران و جهان بدل

شد. این ولادت جاودان حاصل انگیزه و اعتقاد راسخ سعید بود او می‌دانست که ما می‌توانیم حتی اگر غیرممکن باشد! تصمیم گرفته بود نشدنی‌ها را به شدن تبدیل کند از هر نَه‌ای که می‌شنید، یک پله‌ی جدید می‌ساخت. از هر ناامیدی که قلبش را می‌فشرده، اُمیدی تازه در رگ‌هایش روان می‌شد. سعید سرسختانه به پیش می‌رفت مثل یک فرمانده که تنها سلاحش علم و دانش و ایمانش بود. او می‌دانست که در راهی پا نهاده که هیچ‌کس جرأت ورود به آن مسیر را نداشته، ولی او دلیرانه با مشعل علم به پیش رفت. سعید ایران، دانشمند عرصه‌ی علم و زندگی، نهالی را رویاند که شاخه‌هایش پُر از نشدن بود و امروز ثمره‌ی آن درخت دوام و بقای نسل‌هاست.

روحش شاد و راهش پر رهرو

دکتر علیرضا کلانتر مهرجردی

معاون فرهنگی جهاد دانشگاهی

سعید ایران، پدر رویان

در نخستین روز فروردین ۱۳۴۰ پسری به نام سعید در محله‌ی خواجه نظام‌الملک شهر تهران به دنیا آمد. سعید پسری باهوش، کنجکاو و مهربان بود و از یادگیری چیزهای جدید برای کمک هرچه بیشتر به مردم لذت می‌برد. او همیشه سؤالات زیادی داشت که با جدیت به دنبال پاسخ آنها می‌گشت و از امتحان کردن راه‌های مختلف برای یادگیری بیشتر باکی نداشت. به همین سبب، سعید قصه‌ی ما طی دوران تحصیل در دانشگاه، رشته‌های علمی متفاوت از جمله فیزیک، توانبخشی و فیزیوتراپی را امتحان کرد. نهایتاً سعید قصه‌ی ما ابتدا در دانشگاه کاشان در رشته‌ی شیمی قبول شد و بعد در رشته‌ی توانبخشی تا مقطع کارشناسی ارشد تحصیل کرد و دکتری خود را در رشته‌ی علوم تشریح، گرایش جنین‌شناسی در دانشگاه تربیت مدرس دریافت کرد. در دهه‌ی دوم زندگی‌اش به‌طور اتفاقی متوجه مشکلات عده‌ای از مردم در زمینه‌ی ناباروری شد و همین باعث ایجاد دغدغه در ذهن او برای حل این مشکل در کشور شد. کمی نگذشت که کفش آهنین به پا کرد و با جدیت پیگیر موضوع شد؛ به‌طوری که به قول خودش اگر از در بیرونش می‌کردند، از پنجره وارد می‌شد.

او در راه رسیدن به این هدف شبانه‌روزی تلاش کرد، با موانع

زیادی روبه‌رو شد، اما با توکل به خدا و اعتماد به توانایی جوانان ایرانی، نهایتاً توانست در سال ۱۳۷۰ پژوهشگاه رویان را تأسیس کند.



دکتر سعید کاظمی آشتیانی و همکارانش با پشتکار و اراده‌ی قوی و دقتی کم‌نظیر در شناخت مشکلات کشور و تلاش در جهت رفع آنها، کشتی علم و دانش را به حرکت درآوردند و با وجود موفقیت‌های بسیاری که به دست می‌آوردند، هرگز فراموش نمی‌کردند که باید متواضع و شکرگزار خداوند مهربان باشند.



اکنون دیگر، سعید ایران، پدر رویان شده بود...

دکتر سعید کاظمی آشتیانی در نگاه مقام معظم رهبری

از نظر رهبر انقلاب اسلامی، حضرت امام خامنه‌ای، پیشرفت علمی، اساس و لازمه‌ی قطعی پیشرفت همه‌جانبه و اقتدار یک ملت است و تنها با دستیابی به قدرت و اقتدار است که می‌توان از هویت، استقلال و عزت یک ملت در مقابل زورگویان و مستکبرین حفاظت کرد و منافع ملی را پیگیری کرد. رهبر معظم انقلاب اسلامی بدون شک اصلی‌ترین حامی رشد علمی کشور در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی بوده‌اند و نکاتی که ایشان در طول این سال‌ها درباره‌ی پژوهشگاه رویان جهاد دانشگاهی و به‌طور خاص مؤسس آن یعنی استاد فقید دکتر سعید کاظمی آشتیانی بیان داشته‌اند، می‌تواند سندی روشن برای اعتقاد وافر ایشان به این حرکت علمی بزرگ باشد. ایشان از کاظمی آشتیانی با تعبیری مانند «جوان پاکباخته مؤمن فاضل کارآمد»، «مدیر حقیقتاً انقلابی و مؤمن»، «مدلی عینی و عملیاتی برای حرکت امروز»، «فرزند صالح انقلاب و رویش مبارک» یاد کرده‌اند و به‌تازگی نیز در جمع بسیجیان، دکتر کاظمی آشتیانی را به‌عنوان یکی از قله‌های بسیجی علم و پژوهش، معرفی کردند. رهبر انقلاب، در مراسم‌ها و نشست‌ها و به بهانه‌های مختلف، به شخصیت ارزشمند دکتر کاظمی آشتیانی اشاره کرده‌اند. در زیر گوشه‌ای از این بیانات را می‌خوانیم:

- علت اینکه من به دکتر سعید کاظمی آشتیانی این قدر

علاقه‌مند هستیم و الان هم در دلم و در ذهنم برای آن جوان عزیز، ارزش و جایگاه قائلم، حرکت او، نحوه‌ی کار او، مدیریت او، پیگیری او، یک مجموعه‌ی کاملی بود از آن چیزی که آدم دوست می‌دارد و آرزو دارد. خوب است بدانیم که در بعضی از بخش‌های بسیار حساس علمی کشور ما کارهایی شده که هنوز در دنیا صورت نگرفته است. در فناوری تولید سلول‌های بنیادی، جوانانی در تهران هستند و فعالیت می‌کنند و روز به روز در حال پیشرفت هستند. از دانشمندان کشور و از بعضی از دانشگاه‌ها به من نامه نوشتند: این قضیه را شما این قدر نگویند این واقعیت ندارد و چیزی که می‌گویید در سلول‌های بنیادی پیشرفت کرده‌اند باور نکنید؛ چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد! بعد که گوسفند شبیه‌سازی شده را جلو چشم همه قرار دادند و در سمیناری که تشکیل دادند، دانشمندان معروف دنیا، زیست‌شناس‌های درجه‌ی یک دنیا آمدند، مصاحبه کردند و تصدیق کردند که پیشرفت خارق‌العاده‌ای است، آن وقت یک عده از دیر باورها باور کردند.

ما شخصیت‌هایی از قبیل دکتر کاظمی آشتیانی داریم و الان هم در کشور فراوان هستند و در بخش‌های مختلف دارند کار می‌کنند؛ و کارهای خوبی هم انجام گرفته است. در واقع مؤسسه‌ی رویان، یک مؤسسه‌ی موفق و یک نمونه‌ی کامل و چشم‌گیر از آن چیزی بود که انسان آرزویش را دارد.

رویایان هم با کمک دکتر سعید کاظمی آشتیانی و بقیه‌ی همکارانی که از اول مشغول بوده‌اند، بار آمد و رشد بسیار کرد؛ و من این را از ابتدا کار احساس کردم. دوست مشترک من و دکتر کاظمی که قضایای کاری ایشان را در آغاز کار با من مطرح کرد، من نشانه‌های یک حرکت درست را در این کار احساس کردم؛ لذا گفتم من در حد مقدور خودم در خدمت این کار و پشتیبانی این کار قرار می‌گیرم.

اگر بخواهم این الگوی مطلوب را در یک جمله معرفی کنم، عبارت است از: ترکیب علم، ایمان و تلاش. هم علم را جدی گرفتند، هم ایمان و پابندی و تقوا را؛ نه به‌صورت یک سربار بلکه به شکل یک عنصر اصلی در بافت مجموعه و در بافت کار و هم خستگی را فراموش کردند. لذا، رویان در چشم من بسیار گرامی است و عزیز است و این مجموعه شما هر چه کار کند پیش برود باز قابلیت پیشرفت دارد.



پیوستن پژوهشگاه رویان به جمع معدود کشورهای
تولیدکننده سلول‌های بنیادی جنین انسان
۱۱ شهریور ۱۳۸۲

رهبری در بازدیدی که از مجموعه رویان داشتند ضمن تعریف جهادی عمل کردن در عرصه علم بر ناظر بودن آن بر مبارزه با دشمن تأکید ویژه‌ی داشته و این عنصر را عامل اساسی تمایز حرکت جهادی با حرکت غیرجهادی معرفی می‌کنند. رهبرانقلاب گفتند: بازشناسی شخصیت جهادی دکتر کاظمی و تبیین این روحیه برای سایر جوانان و نخبگان کشور در گرو شناخت دقیق‌تر ابعاد و عناصر روحیه جهادی و فراگیرسازی آن در محیط علمی به‌عنوان جهاد علمی است. وی یکی از فرزندان صالح انقلاب و از رویش‌های مبارکی بود که آینده‌ی درخشان علمی در کشور را نوید می‌دهند.

مؤسسه‌ی رویان که مجمع ارزشمندی از نوآوران و جهادگران عرصه‌ی علوم زیستی است، در پیدایش و رشد و اعتلای خود، مدیون همت و ایمان و پشتکار این دانشمند جوان و بلند همت است.





بازدید رهبر معظم انقلاب از پژوهشگاه رویان جهاد دانشگاهی
 ۲۵ تیر ۱۳۸۶



بازدید رهبر معظم انقلاب از پژوهشگاه رویان جهاد دانشگاهی

۲۵ تیر ۱۳۸۶

سیدایران
مدررویان
پ

مردم، زن و بچه‌ی خدا هستند!

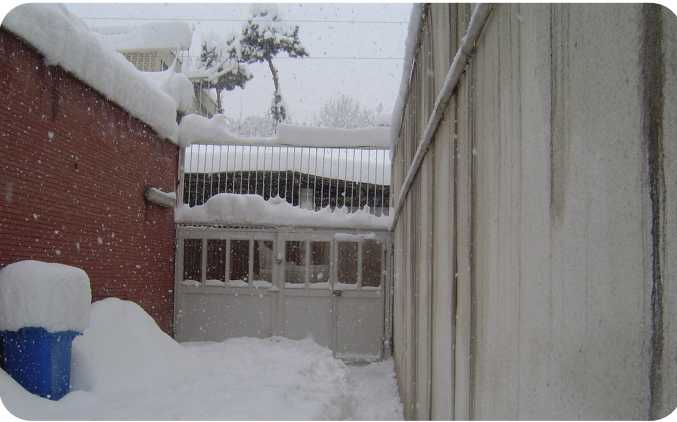
سال‌ها پیش، در یکی از روزهای سرد زمستان، زمانی که هنوز مجموعه‌ی رویان نوپا و کوچک بود، برف سنگینی در تهران باریدن گرفت به طوری که کوچه‌ی سیمین که در انتهایش پژوهشگاه رویان قرار داشت، از شدت برف و یخبندان مسدود شد. ماشین‌های حمل گازوئیل نمی‌توانستند از کوچه عبور کنند و گازوئیل لازم برای گرم کردن ساختمان رویان را به آنجا برسانند و پایین‌تر از کوچه‌ی سیمین متوقف می‌شدند. خبر این اتفاق به دکتر کاظمی رسید. به همین خاطر جلسه‌ای برای حل این مشکل تشکیل شد. دکتر کاظمی خطاب به همکاران مجموعه گفت:

- اینجوری که نمی‌شه، فردا صبح مردم برای پیگیری درمان‌شون به رویان میان؛ ساختمون باید گرم باشه وگرنه مراجعان اذیت میشن...

یکی از حاضران گفت:

- حالا کاریه که شده، می‌شه چند روز مجموعه رو تعطیل کنیم تا برف آب بشن و ماشین‌های حمل سوخت بتونن به رویان برسن.

اما دکتر کاظمی نه قبول می‌کردند که رویان را تعطیل کنند و نه راضی می‌شدند که مراجعان در سرمای زمستان بدون سیستم گرمایشی منتظر وقت درمانشان بمانند.



ساختمان پژوهشگاه رویان
یک روز برفی در محله‌ی زعفرانیه

پس خطاب به همکارانش گفت:

- «الخلق عیال الله»؛ یعنی مردم زن و بچه‌ی خدا هستند. باید حواسمون باشه با مردمی سروکار داریم که فرشته‌ها به اون‌ها سجده کردند.

جلسه به پایان رسید. چند ساعتی گذشت. تمام کوچه
یخ زده بود. ماشین‌های حمل گازوئیل همچنان در کوچه‌ی
پُر از برف متوقف شده بودند و نمی‌توانستند مسیر یخ زده‌ی
کوچه‌ی سیمین را طی کنند.

دکتر کاظمی که آسایش و آرامش همه‌ی بیماران و
کارمندان دغدغه‌ی او بود، شخصاً دست به کار شد.
چند پیت ده لیتری آماده کرد و به همکارانش گفت:

- اگه ماشین‌ها نمی‌تونن تا اینجا بیان من به اونجا
می‌رم. هرکسی خواست کمک کنه بسم‌الله...



ساختمان تحقیقات پژوهشگاه رویان
در محله‌ی زعفرانیه

دکتر کاظمی همراه تعدادی از همکارانش به سمت ماشین‌های حمل گازوئیل رفتند. پیت‌ها را از گازوئیل پُر می‌کردند، به ساختمان رویان می‌بردند و در مخزن سوخت خالی می‌کردند. این کار تا نزدیک سحر ادامه پیدا کرد. موقع اذان صبح بود که کارشان تمام شد. همگی خسته از کار، لرزان از سرمای زمستان و با لباس‌هایی که به شدت بوی گازوئیل می‌دادند در ساختمان رویان دور هم جمع شدند. دکتر کاظمی بعد از روشن کردن بخاری‌ها رو به همکارانش گفت:

- از همه‌ی شما خیلی ممنونم. حالا امروز مراجعان و همکاران زحمت‌کش رویان، از سوز سرما در امان خواهند بود.

دکتر کاظمی به خانه رفت؛ لباس‌های گازوئیلی‌اش را عوض کرد؛ آبی به دست و صورتش زد؛ نماز صبحش را خواند و دوباره عازم رویان شد. طبق معمول چند روز گذشته، در راه رویان به‌دنبال یکی از همکارانش رفت که مدتی بود پایش شکسته بود. دکتر برای کمک به او شخصاً هر روز دنبالش می‌رفت تا او را به محل کارش برساند و عصر هم او را به خانه‌اش باز می‌گرداند.

آری آن روز، خیال دکتر کاظمی آشتیانی از بابت آسایش مراجعان رویان راحت بود.

رئیس رویان یا راننده وانت؟

قطع برق در سال‌های بعد از جنگ تحمیلی باعث ایجاد اختلال در بسیاری از فعالیت‌های روزمره مردم شده بود. در این بین امور تحقیقاتی پژوهشگاه رویان نیز از این مسئله متأثر شده بود. دکتر کاظمی به فکر تهیه‌ی موتور برق افتاد که در ساعات قطع برق در منطقه، بتواند برق رویان را تأمین کند تا کار پژوهش و درمان در رویان متوقف نشود. برای تهیه‌ی موتور برق با تعداد زیادی از مسئولان رایزنی و نامه‌نگاری کرده بود. در این بین افرادی بودند که سعی می‌کردند دکتر کاظمی را از این کار منصرف کنند و به او می‌گفتند: ما پنی‌سیلین برای درمان گلو درد نداریم بعد شما دنبال درمان ناباروری هستید؟!

راست می‌گفتند! در سال‌های جنگ تحمیلی و سال‌های پس از آن، ایران به علت تحریم‌های شدید، وضعیت خوبی در تأمین داروهای ضروری نداشت. اما دکتر کاظمی ول‌کن ماجرا نبود! می‌گفت هر چیزی به‌جای خودش و اگر کاری را شروع می‌کرد تا آخرش پیش می‌رفت و اهل ناامید شدن نبود. نهایتاً پس از مشورت با چند تن از دوستانش که در زمینه برق تخصص داشتند، کارخانه‌ای در تبریز پیدا کردند که موتور برق ایرانی تولید می‌کرد. چهارشنبه شب به‌صورت تلفنی قرار و مدارهای خرید موتور برق مناسب

را با مسئول فروش کارخانه نهایی کرد و بدون در جریان گذاشتن دوستانش، همان شب با وانت اجاره‌ای رهسپار تبریز شد.

صبح روز بعد که به تبریز رسیده بود به دوستش تلفن زد:

- سلام محسن من رسیدم تبریز، اما اون بنده خدایی که قرار بود موتور برق رو ازش تحویل بگیرم گویا نیست. یه تماس با مسئولشون بگیر بگو این موتور برق ما رو بدهند من بیارم تهران!!!
محسن با تعجب گفت:

- و علیکم السلام، تا دیشب که تهران بودی...! طی الارض کردی سعید؟!
سعید ماجرای وانت را تعریف کرد، محسن با گلایه پرسید:

- تو راننده وانتی یا رئیس رویان؟
دکتر کاظمی با حوصله پاسخ داد:
- چه فرقی می‌کنه! کار نباید روی زمین بمونه.
محسن گفت: عزیز من! چند روز صبر می‌کردی یکی از راننده‌ها رو می‌فرستادیم موتور برق رو می‌آورد.
سعید جواب داد:

- برادر من، تا عاقل دنبال پل بگرده مجنون از آب گذشته! تماس بگیر پیگیری کن این موتور برق رو

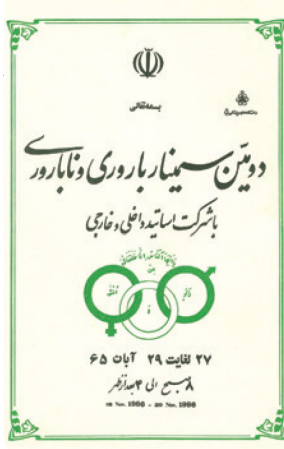
بدن من بیمارم که کلی کار داریم تو رویان.
 نهایتاً با پیگیری‌های بی‌وقفه، دکتر کاظمی موفق شد
 همان روز موتور برق را تحویل بگیرد و به سمت تهران
 حرکت کند. به محض اینکه به تهران رسید موتور برق
 را نصب کرد و عملاً از شنبه‌ی هفته‌ی بعد، دیگر در رویان
 مشکل قطع برق وجود نداشت و دانشمندان پژوهشگاه
 رویان می‌توانستند با خیال راحت روی کارشان تمرکز کنند
 و بدون وقفه پیش بروند.





سید ایران
مدررویان

باید دل به دریا بزنیم



همایش‌های علمی بین‌المللی، محلی است برای ارائه‌ی دستاوردها و نمایش قدرت و پیشرفت کشورها در زمینه‌های مختلف علمی همچنین آشنایی با ایده‌های نو و تجربیات موفق پژوهشی و درمانی. زمانی

که دکتر کاظمی آشتیانی و دوستانش در یک کنگره‌ی بین‌المللی که در رابطه با درمان ناباروری در یکی از کشورهای عربی برگزار می‌شد، شرکت کردند؛ بسیار تحت تأثیر قرار گرفتند و از حجم اطلاعات علمی ارائه شده شگفت زده شدند. این کنگره به‌صورت سالیانه برگزار می‌شد و هر سال یک کشور، میزبان این نشست بود.





دکتر کاظمی و همکارانش پس از مشورت با یکدیگر تصمیم گرفتند یک دوره میزبان برگزاری این نشست علمی بشوند. بنابراین، در همان جا پیشنهادشان را با مسئولان کنگره مطرح کردند، اما مسئولان مربوطه با تمسخر پاسخ دادند:

- ایران؟ مگه ایران می‌تونه میزبان همچین همایش

بزرگی باشه؟ اصلاً در ایران امکانات مورد نیاز برای چنین برنامه‌ای وجود نداره! شما در ایران ویدئو پروژکتور هم ندارید چه برسه به علوم نوین زیستی در سطح جهانی!

شخص دیگری گفت:

- شما تا زمانی که در ایران مسئله‌ی حجاب رو دارید، نمی‌تونید مهمان خارجی داشته باشید!
و در نهایت اجازه‌ی میزبانی یک دوره از این همایش را به دکتر کاظمی و همکارانش ندادند.

دکتر کاظمی از این برخورد بسیار ناراحت شد و رگ غیرتش به جوش آمد. او یک وطن پرست واقعی بود و تحمل دیدن کوچک شمرده شدن ایران و ایرانیان را نداشت. تلاش بی‌وقفه‌ی او برای استقلال علمی کشور و مرجعیت علمی ایران بر کسی پوشیده نبود.

پس از بازگشت به ایران، برای آرام کردن دل بی‌قرارش به هم‌نیشن همیشگی‌اش قرآن پناه برد و با دلی شکسته و نیتی پاک قرآن را باز کرد و این بار آیه‌ی ۷۷ سوره‌ی مبارکه‌ی طه بود که چشم‌نوازی می‌کرد: ای موسی شبانه قومت را به دریا ببر...

آتش اضطراب و نگرانی در دلش خاموش شد، نفسی عمیق کشید و این را به فال نیک گرفت و با خود گفت:
- باید دل به دریا بزنیم...

صبح روز بعد، با توکل به خدا و عزمی راسخ برای درنوردیدن یک راه ناهموار و سخت از خانه بیرون زد. مسیری که تا آن روز کسی جرئت ورود به آن را نداشت و آن برگزاری «اولین کنگره‌ی بین‌المللی درمان ناباروری» در ایران بود. کار عظیمی که کسی نمی‌دانست این بار دکتر کاظمی چند هزار صلوات نذر آن کرده است. هر جا کارش گیر می‌کرد، صلوات نذر می‌کرد و همکارانش را نیز در ادای آن سهیم می‌کرد. در دلش می‌گفت اگر حتی ۱۰ طرح و مقاله خارجی به دست‌شان برسد، این راه را ادامه خواهند داد. اما خبر نداشت که شرایط قرار است خیلی بهتر از اینها پیش برود! برگزاری یک همایش عظیم بین‌المللی پول زیادی لازم داشت و تأمین این بودجه یک مسئله‌ی بسیار مهم بود. اما این میزان پول را از کجا باید تهیه می‌کردند؟

دکتر کاظمی، پس از مشورت با سایر همکاران تصمیم گرفتند که ابتدا همایش بین‌المللی را معرفی کنند و موضوعش را به اطلاع دیگران برسانند و سپس به شرکت‌های دارویی، تجهیزات پزشکی و هر شرکت ایرانی که می‌توانست به موضوع کنگره مرتبط باشد، نامه‌ی همکاری و حمایت بنویسند. شرکت‌ها را تشویق کردند که این فرصت طلایی برای تبلیغ و معرفی محصولاتشان در سطح بین‌المللی را از دست ندهند!

اما آنها به همین جا اکتفا نکردند. در گام دوم به سراغ

نمایندگان شرکت‌های دارویی و تجهیزات پزشکی خارجی بزرگ در ایران رفتند. دکتر کاظمی می‌دانست که این‌گونه شرکت‌ها بودجه‌هایی مخصوص این‌چنین برنامه‌های علمی دارند و با روش خاص خودش بسیاری از آنها را قانع کرد که در این راه با او همراه شوند. جریان کار خیلی جالب شده بود. مبلغی بیش از بودجه‌ی موردنیاز تأمین شد و نهایتاً اولین کنگره‌ی بین‌المللی درمان ناباروری ایران، به میزبانی پژوهشگاه رویان و با حضور جمع قابل توجهی از اساتید داخلی و خارجی از ۱۴ کشور دنیا، به بهترین شکل برگزار شد. از آن پس، کنگره‌ی بین‌المللی رویان، صحنه‌ی به رخ کشیدن اقتدار و توانایی ایران و ایرانی در حوزه‌ی فناوری‌های نوین زیستی در عرصه‌ی جهانی شد.

اکنون ۲۴ دوره از این همایش برگزار شده است و حتی در زمان شیوع بیماری کرونا که در اسفند ماه سال ۱۳۹۸ منجر به تعطیلی بسیاری از برنامه‌های علمی آموزشی در ایران و سایر کشورها شد، همکاران قسم خورده‌ی رویانی عهد بستند تا کنگره‌ی بین‌المللی را به هر نحوی که شده، برگزار کنند. آنها شبانه‌روز کار کردند تا زیر ساخت‌های لازم برای برگزاری کنگره به‌صورت مجازی و برخط را فراهم کنند. اکنون همایش بین‌المللی رویان به همت دکتر کاظمی آشتیانی و همکارانش سه کنگره علوم تولیدمثل، سلول‌های بنیادی و پرستاری و مامایی را

در دل خود جای داده است. علاوه بر آن نیز، همایش علمی بین‌المللی کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا موسوم به WANA (معادل West Asia and North Africa) دو دوره است که با رویکرد شبکه‌سازی علمی در منطقه و تمرکززدایی و اجرای برنامه‌های علمی، در شهرهای دیگر برگزار شده و قرار است که به یاری خداوند متعال، سومین دوره‌ی آن در اردیبهشت سال ۱۴۰۳ در شهر ارومیه برگزار شود.

و این توسعه‌ی برنامه‌های علمی آموزشی در پژوهشگاه رویان طی سال‌های پس از کوچ غم‌انگیز «پدر رویان»، حاصل منش و روحیه‌ی جهادی دکتر کاظمی آشتیانی و از برکات نگاه انسان دوستانه اوست که در سایر همکاران ایشان نیز تسری پیدا کرده است.





کنگره‌ی وانا



سید ایران
مدررویان
پ

خودم جارو میزنم!

بسم اللهی گفت و سوئیچ ماشین را چرخاند. مثل همیشه ضبط صوت ماشین روی موج رادیو قرآن تنظیم بود. این بار آوای تلاوت مصطفی غلوش بود که در ماشین می‌پیچید. هم‌زمان که با تلاوت استاد غلوش، قرآن را زمزمه می‌کرد، در ذهنش چندین فکر و ایده‌ی جدید در حال شکل‌گیری بود. باید به ساختمان جهاد دانشگاهی می‌رفت و بخشی از کارهای نیمه‌تمامش را به سرانجام می‌رساند. اگرچه طی هفته‌ی گذشته خیلی کم استراحت کرده بود، اما ثمره‌ی تلاش‌هایش امروز به بار نشسته بود. اولین همایش بین‌المللی درمان ناباروری ایران، به میزبانی پژوهشگاه رویان برگزار شده بود و امروز به پایان رسید.

خسته، اما خوشحال از سربلندی فرزندش رویان، از محل همایش به سمت دفتر کارش به راه افتاد.

به ساختمان چهار طبقه‌ی جهاد دانشگاهی رسید. همه‌ی کارکنان برای کمک به برگزاری کنگره به سالن همایش‌های رازی رفته بودند و ساختمان همیشه شلوغ جهاد، سوت و کور بود. طبق عادت به‌جای آسانسور از پله‌ها بالا رفت تا موقع تردد بین طبقات، همکارانش را ببیند و با آنها گپ و گفت‌وگویی کند.

آقای یزدی (مسئول دفتر دکتر) از دیدن ناگهانی دکتر

کاظمی کمی جا خورد! راستش توقع نداشت دکتر، پس از یک روز سخت کاری به دفترش بیاید. به همین خاطر با خیالی راحت کلی ریخت و پاش کرده بود. میزش و سطل زباله‌ی کنار آن وضعیت خوبی نداشت و کمی هم آت و آشغال روی زمین ریخته بود. تا دکتر کاظمی را دید از جا پرید و سلام کرد. دکتر مثل همیشه و بدون توجه به وضعیت نامناسب دفتر، جواب سلام داد و وارد اتاقش شد. آقای یزدی از میز کارش و وضعیتی که برای ورودی دفتر درست کرده بود خجالت کشید و با ناراحتی جوانک آبدارچی را فراخواند:

- اون جارو تو بردار بیار اینجا رو جارو بزن، زشته دکتر اومده!

آبدارچی با سینی چای آمد و گفت: آقا من از طبقه‌ی چهارم دارم جارو میزنم میام پایین، یکم دیگه مونده طبقه‌ی سه کارش تمام بشه، یه چایی به دکتر بدم، کار طبقه سه رو تموم کنم، بعدش میام اینجا رو جارو می‌زنم...

مشغول بحث و گفت و گو بودند که دکتر کاظمی از اتاقش بیرون آمد و گفت:

- چیه این قدر سر این بچه داد می‌زنی؟! یه نفر دست تنها که نمی‌رسه چهار طبقه رو هم زمان نظافت کنه! آقای یزدی گفت:

- ببخشید دکتر، آخه اینجا کثیف شده! بهش گفتم بره جارو بیاره اینجا رو تمیز کنه...

دکتر کاظمی سری تکان داد و رو به آبدارچی گفت:

- برو اون جارو تو بیار.

جوانک آبدارچی دوان دوان رفت و جارو را آورد. همین که خواست مشغول تمیزکاری شود، دکتر کاظمی جارو را از آبدارچی گرفت. هرچه آبدارچی اصرار کرد که جارو را از دکتر بگیرد، دکتر کاظمی قبول نکرد و گفت خودم جارو می‌زنم. آقای یزدی که شرمندگی رنگ رخسارش را عوض کرده بود، گفت:

- دکتر خواهش می‌کنم این کارو نکنید، من اینجا رو به‌هم ریختم، اجازه بدین خودم تمیزش می‌کنم...
دکتر کاظمی در حالی که داشت دور میز مسئول دفترش را جارو می‌زد با آرامش خاصی گفت:

- اینجا همه‌ی ما جهادگیریم، باید به هم کمک کنیم...

و آن روز دکتر کاظمی علی‌رغم خستگی ناشی از برگزاری همایش رویان، شخصاً تمام طبقه‌ی دوم ساختمان جهاد دانشگاهی را جارو زد...





سید ایران
مدررویان
پ

چک گمشده و عذرخواهی رئیس

قرار بود در تعطیلات عید نوروز، اتاق دکتر کاظمی را رنگ کنند. اتاق دکتر پر از اسناد و مدارک مهم بود. نیروی خدماتی جوانی به نام احمد که چند ماهی از استخدامش نگذشته بود، مسئولیت مراقبت از اتاق دکتر را در غیاب ایشان بر عهده گرفته بود. تعطیلات به پایان رسید. سوز و سرمای اسفند جایش را به هوای دلنشین بهار داده بود. صبح اولین روز کاری سال جدید، وقتی دکتر کاظمی به محل کارش رسید، با تمام افراد به گرمی سلام و احوال‌پرسی کرد و عید نوروز را تبریک گفت و مثل همیشه سراغ حاجی شیخ، طلبه‌ی میانسالی که از گیلاوند به تهران می‌آمد را گرفت و پرسید:

- حاجی شیخ رسیده؟

که ناگهان حاجی شیخ از اتاقش بیرون آمد و با صدای بلند گفت:

- سلام‌علیکم آقای دکتر. سال نو مبارک، بله، اومدم و امروزم زودتر از شما رسیدم.

دکتر کاظمی خندید و احوال‌پرسی گرمی کرد و بعد با گفتن این جمله که «ای بابا بازم که زودتر از من رسیدی» به سمت اتاقش رفت.

عادت داشت بر سر زودتر رسیدن با حاجی شیخ رقابت کند، تا با این مزاح دوستانه خستگی را از تن او که از راه

دور می آمد در آورد. دکتر کاظمی آشتیانی علی رغم هوش سرشار مدیریتی و علمی، بسیار آدم شوخ طبع و خندانی بود. از این طریق به همکارانش انرژی مثبت می داد تا با انگیزه و حال خوب در محل کار حاضر شوند.

هنوز کمی بوی رنگ از اتاق دکتر احساس می شد و رنگ سفیدی که تازگی به دیوارها زده بودند جلوه‌ی زیبایی به اتاق داده بود. دکتر کاظمی پشت میز نشست و کارش را شروع کرد. نیمه‌ی روز بود که به یاد چکی که پیش از عید در کشو گذاشته بود افتاد، کشوی میزش را باز کرد ولی چک را پیدا نکرد، مسئول دفتر خود را صدا زد:

- این چکی که در کشوی من بود کجاست؟

مسئول دفتر گفت:

- من اطلاعی ندارم؛ وقتی اتاق را رنگ می کردند مسئول آبدارخانه از اتاق مراقبت می کرد. اجازه بدید ازش بپرسم چک را دیده یا نه!

مسئول دفتر، با مسئول آبدارخانه تماس گرفت و از او خواست به اتاق دکتر برود.

همین طور که مسئول آبدارخانه به سمت اتاق دکتر می رفت صدای ناراحت دکتر را می شنید که با مسئول دفتر خود صحبت می کند. با کنجکاوی در زد و وارد اتاق شد. آقای یزدی، مسئول دفتر دکتر کاظمی از او پرسید:

- چک آقای دکتر که توی کشو بوده گم شده. تو اونو

ندیدی؟ ممکنه کسی چک رو برداشته باشه؟

بیچاره مسئول آبدارخانه با صدایی لرزان گفت:

- نه به خدا؛ من همش بالا سر نقاشا بودم. کسی به وسایل دکتر دست نزده!

دکتر کاظمی کلافه دستی به صورتش کشید و از مسئول دفتر و مسئول آبدارخانه خواست تا اتاق را بگردند و چک را پیدا کنند و خودش از اتاق بیرون رفت که مبادا به آنها بی‌حرمتی شود. اجازه داد تا با آرامش کارشان را انجام دهند.

هر دو نفر شروع به گشتن اتاق کردند که ناگهان مسئول دفتر، یکی از کشوهای میز را باز کرد و دید چک به پشت در کشو چسبیده است. با خوشحالی دکتر کاظمی را صدا زد و چک را به ایشان داد. مسئول آبدارخانه که از این اتفاق ناراحت شده بود با بغض از اتاق دکتر بیرون رفت. چند دقیقه بیشتر از ماجرا نگذشته بود که دکتر کاظمی مجدد در اتاق تنها شد. با خودش فکر می‌کرد و مدام سرش را تکان می‌داد. از طرفی بابت پیدا شدن چک خوشحال و شاکر بود، اما از طرف دیگر بابت دلخور شدن جوان مسئول آبدارخانه، ناراحت بود. ایشان با وجود جایگاه مدیریتی که داشت همیشه به دنبال جبران خطا و اشتباه پیش آمده در اسرع وقت بود. هیچ‌گاه دوست نداشت کسی از او ناراحتی به دل داشته باشد. به همین

خاطر، از آقای یزدی خواست، احمد را مجدد صدا بزند.
مسئول دفتر، مسئول آبدارخانه را صدا زد و گفت:

- دکتر کارت داره برو اتاقشون...

مسئول آبدارخانه با نگرانی وارد اتاق شد. دکتر که
پشت میز نشسته بود، بلند شد، تمام قد مقابل مسئول
آبدارخانه ایستاد و با نگاهی مهربانانه و صدایی رسا گفت:

- من از شما معذرت میخوام...

و این‌گونه دکتر سعید کاظمی آشتیانی برای تمامی
همکارانش احترام و عزت قائل بود.







سید ایران
مدررویان
پ

چای رئیس خوردن داره!

روزی از روزهای سرد اواخر پاییز، پس از یک جلسه سنگین کاری، دکتر سعید کاظمی آشتیانی در اتاقش نشسته بود و نامه‌هایی که به دستش رسیده بود را می‌خواند و یکی‌یکی امضاء می‌کرد. کمی احساس سرما و خستگی می‌کرد، گوشی تلفن رو برداشت و با آبدارخانه تماس گرفت:

- سلام، کاظمی هستم، لطفاً یک چایی به بنده بدهید.

مسئول آبدارخانه آن روز مرخصی گرفته بود و جوانی به نام پیمان آن روز از بخش دیگری به آبدارخانه آمده بود. پیمان قبلاً درباره‌ی شخصیت بزرگ دکتر کاظمی در حوزه‌های علمی و مدیریتی شنیده بود و می‌دانست که ایشان در کار بسیار جدی و دقیق هستند. چای را آورد پشت درب اتاق دکتر کاظمی و از آقای یزدی، مسئول دفتر دکتر پرسید:

- چایی رو ببرم داخل؟

آقای یزدی:

- بله بی‌زحمت!

پیمان در حالی که نگرانی روی صورتش می‌دوید، پرسید:

- آقای دکتر کاظمی هم داخل هستن؟

آقای یزدی با تعجب نگاهی به چهره‌ی نگران او انداخت

و گفت:

- انتظار داشتی کی تو اتاق باشه؟

چشمان پیمان از اضطرابِ گرد شد و قلبش به تپش افتاد! اما چاره‌ای نبود، نفسش را حبس کرد، در زد و وارد اتاق شد. در حالی که با چشمانش موزائیک‌های روی زمین را رصد می‌کرد، سلامی کرد و پس از شنیدن جواب سلام، سینی چای را مقابل دکتر کاظمی گرفت. سعی کرد اضطرابش را پنهان کند، اما لرزش دستانش از چشم دکتر پنهان نماند. بعد از خروج پیمان، دکتر کاظمی از اتاق بیرون آمد و از آقای یزدی پرسید:

- این همکار جدیدمون مشکلی داره؟ حالش خوبه؟

آقای یزدی هم با شیطنت پاسخ داد:

- نه دکترجان، مشکلی نداره، اُبُهت شما این بنده خدا رو گرفته!

دکتر کاظمی با تعجب پرسید:

- اُبُهت من!؟

مسئول دفتر در حالی که کاغذهای روی میزش را منظم می‌کرد گفت: شما وقتی جدی می‌شی اینطوری می‌شه... دکتر کاظمی به اتاقش برگشت، پشت میزش نشست، فنجان گرم چای را در دستش گرفت و به بخار رقصان چای خیره شد و به فکر فرو رفت...

صبح روز بعد به آقای یزدی گفت:

- لطفا همه‌ی همکاران بخش خدمات و نگهبانی رو دعوت کن اتاق من.

پس از اینکه تمام همکاران خدمات و نگهبانی در اتاق ریاست جمع شدند، دکتر کاظمی آمدند و با آنها سلام و احوال پرسی گرمی کردند. سپس از اتاق بیرون رفت و چند دقیقه بعد با یک سینی بزرگ پر از چای برگشت و اول از همه به پیمان چای تعارف کرد.

پس از تقسیم چای به همه گفت:

- لطفاً با من راحت باشید، من هم یکی مثل شما هستم، من یک جور کار می‌کنم و شما یک جور دیگر. کار هر کس در هر جایگاهی که باشد مهم و قابل احترامه و همه‌ی ما نهایتاً برای یک هدف واحد تلاش می‌کنیم و آن سربلندی رویان، ایران و کمک به حل مشکلات مردم عزیزمونه...

این رفتار دکتر کاظمی به قدری تأثیرگذار بود که یک کلاس درس اخلاق و تواضع برای دیگران شد.





سید ایران
مدررویان
پ

جعبه‌ی شیرینی و اعتماد دو طرفه

روزی دکتر کاظمی آشتیانی با یک جعبه شیرینی وارد اتاق کارش شد. از همکارش آقای نامداری که برای دیدنش به رویان آمده بود، پرسید:

- فکر می‌کنی توی این جعبه چیه؟

نامداری جواب داد:

- طبیعتاً باید شیرینی باشه!!!

دکتر گفت:

- شیرینی برای چی؟

نامداری پاسخ داد:

- حتماً برای کسی اتفاق خوبی افتاده! یا حتماً خبر خوبی در راهه!

دکتر کاظمی گفت:

- هیچ‌کدوم از اینا که گفتی درست نیست. در این جعبه یه چیزی شیرین‌تر از شیرینی وجود داره.

وقتی ایشان در جعبه شیرینی را برداشت، آقای نامداری با تعجب دید که داخل آن، مقدار زیادی پول خرد قرار دارد. بعد با لبخندی روی لبش که شیطنت ازش می‌بارید، به شوخی گفت:

- دکترجان، معلومه کاسبی این هفته خوب بوده؟!

دکتر کاظمی پاسخ داد:

- اگر این پول را در جای خودش مصرف کنیم، حتماً کاسی دنیا و آخرت مون بهتر می شه. این جعبه رو کنار تلفن گذاشتم تا همکاران به ازای هر تماس شون، به دلخواه مبلغی رو داخل این جعبه بندازن تا هزینه تماسشون، با این پول ها جبران بشه. آقای نامداری در حالی که شدیداً تحت تأثیر قرار گرفته بود، پرسید:

- دکتر چطور همکارانتون به شما اعتماد می کنن؟ ایشان با کمال متانت پاسخ داد:

- همون طور که من به اونها اعتماد می کنم! به قدری که هر سال فرم های ارزیابی کارمندان رو به خودشون می دم تا صادقانه به عملکرد یک ساله شون، نمره بدن! اعتماد بین من و همکارام، دو طرفه است...



چهره‌ی ماندگار سال

مثل همیشه طنین آوای قرآن از اتاقش به گوش می‌رسید. دستش را زیر چانه‌اش گذاشته و چشم‌هایش را بسته بود، کمی نگران به نظر می‌رسید و در افکارش غرق شده بود. ناگهان فکری به سرش زد. تلفن را برداشت و به رئیس وقت جهاد دانشگاهی زنگ زد:

- الو، سلام آقای دکتر، خوب هستید؟ امروز می‌تونید برای دریافت جایزه «چهره‌ی ماندگار» به سالن همایش‌های صدا و سیما بروید؟

- علیک سلام، شما چهره‌ی ماندگار سال شدید، من برم جایزشو بگیرم؟! نمیشه که...

- فرقتش چیه؟ من و شما نداریم، شما بری انگار همه ما رفتیم.

- نه دکتر جان، حتماً خود شما برای دریافت جایزه تشریف ببرید.

مثل اینکه چاره‌ی دیگری نبود، باید خودش می‌رفت. با اینکه اصلاً دوست نداشت جلوی آن همه آدم بایستد و برایش دست بزنند، چرا که اهل تواضع بود تا جلب توجه. به ساعت دیواری قدیمی اتاقش نگاهی انداخت. عقربه‌ها، ساعت ۱۵:۲۰ دقیقه را نشان می‌دادند، هنوز ۲ ساعت و ۴۰ دقیقه تا شروع مراسم فرصت داشت.

از جایش بلند شد، دستی به موهایش کشید، از روی میز یک خودکار برداشت و روزنامه را باز کرد. در صفحه‌ی نیازمندی‌ها به دنبال خانه‌ای مناسب برای یکی از همکارانش می‌گشت. چند روز قبل متوجه شده بود که همکارش در یک خانه‌ی ۵۰ متری ساکن است و قصد دارد ماشین‌اش را بفروشد تا بتواند خانه‌ای بزرگ‌تر تهیه کند. دور چند مورد مناسب خط کشید، دوباره به ساعت نگاه کرد، حدود ساعت ۱۶ بود. تلفن را برداشت و به مسئول امور مالی زنگ زد:

- سلام علیکم، خسته نباشید، گویا همکارمان آقای نامداری دنبال وام هستند، اگه درخواست وام کردند، خودم ضامنش می‌شم.

دیگر وقت رفتن بود، دست و صورتش را شست، وضویی گرفت و کتتش را پوشید و به سمت محل همایش حرکت کرد. روز بعد، صبح علی‌الطوع به بازار سکه و طلا رفت. تمام مبلغ جایزه‌ای که به عنوان «**چهره ماندگار**» به او تعلق گرفته بود را سکه خرید و با خوشحالی به سوی پژوهشگاه راهی شد. سکه‌ها را بین همکارانش تقسیم کرد و سهم خودش از آن جایزه تنها لوح تقدیری شد که روی میز کارش، برای همیشه به یادگار ماند....





سید ایران
مدررویان
پ

جشن هزارمین ستاره

در سالن همایش شور و حال عجیبی برقرار بود. جمعیت زیادی حضور داشتند. به طوری که جای سوزن انداختن نبود. سالن پر از صدای خنده ی کوچولوهای بود که روزی والدین آنها گریان و نا امید به رویان پناه آورده بودند.

چه خبر بود؟

جشنی به مناسبت تولد هزارمین فرزند حاصل از درمان ناباروری در پژوهشگاه رویان برپا شده بود. تمام این هزار فرزند به همراه والدین شان در سالن حضور داشتند. بچه‌ها مشغول بازی و پدر مادرها مشغول صحبت بودند. با ورود دکتر کاظمی همگی بلند شدن، صدای دست و جیغ و سوت در فضا پیچید. همه او را می‌شناختند، اصلاً مگر می‌شود **پدر رویان** ناشناس باشد. مردی با اراده‌ی فولادین که تواست با پیگیری‌های شبانه‌روزی‌اش، اولین‌ها را در ایران رقم بزند. او توانست با تأسیس مرکز درمان ناباروری از صرف هزینه‌های گزاف و سفرهای طولانی به خارج از کشور برای درمان ناباروری جلوگیری کند.

صدای نازک و لطیف دختر بچه‌ای که در حال خواندن دکلمه‌ای کودکانه بود، سالن را در سکوت فرو برد. نامش **سیمین** بود، نمادی از کوچه سیمین، جایی در محله زعفرانیه تهران که اولین جرقه‌های امید برای رویانی‌ها،

آنجا زده شده بود. دکتر کاظمی با لبخندی بر لب، به تماشایش نشست. دیدن سیمین برای او و همکارانش یادآور تمام فراز و نشیب‌هایی بود که در این مسیر با آنها مواجه شده بودند و حالا این صدای سیمین بود که غبار خستگی سال‌ها کار بی‌وقفه را از شانهای آنها می‌تکاند.

صدای مجری برنامه رشته‌ی افکارش را پاره کرد:

- از جناب آقای دکتر کاظمی آشتیانی دعوت می‌کنیم که به روی صحنه تشریف بیارن.

نفس عمیقی کشید، زیر لب یک یا علی^(۴) گفت و با متانت همیشگی از جایش برخاست.



روایتان رویان باد

روز موعود فرا رسید.

همه برای این دیدار مشتاق بودند و لحظه شماری می‌کردند، اما یک نفر از همه بی‌تاب‌تر بود. ارادت و علاقه‌ی دکتر کاظمی به رهبر انقلاب بر کسی پوشیده نبود.

با ورود امام خامنه‌ای به داخل سالن، دل تو دل دکتر کاظمی آشتیانی نبود. هر کسی جایی نشست و مراسم آغاز شد. مدعوین به ترتیب در جایگاه مخصوص قرار می‌گرفتند و از مسائل مختلف صحبت می‌کردند و گزارش می‌دادند: مسائل سیاسی، مشکلات و تحریم‌ها، کمبودها و...

نوبت به دکتر کاظمی رسید. اضطرابی خوشایند داشت، کتش را مرتب کرد وارد جایگاه شد. مثل همیشه با خبرهای خوب آمده بود. و البته رهبر این را می‌دانست! می‌دانست که کاظمی آشتیانی اهل نق زدن نیست و همیشه دست پر می‌آید.

دکتر کاظمی صدایش را صاف کرد و شروع به گزارش دادن از دستاوردهای جدید رویان کرد. داروها و درمان‌های جدید، فناوری‌های نوین زیستی و جوایز بین‌المللی.... حضار به وجد آمده بودند.

رهبر با رضایت سر تکان می‌دادند.

روحیه و تلاش و دستاوردهای پژوهشگاه رویان توانسته

بود حرکت علمی عظیمی را در ایران راه بیندازد.
رهبر او را تحسین می‌کرد، به راستی که کاظمی ترکیب
علم و ایمان و تلاش بود.

رهبر انقلاب به یکباره از او پرسید:

- از کودکان رویان چه خبر؟

دکتر کاظمی پاسخ داد:

- سال گذشته تولد هزارمین فرزند رویان رو جشن گرفتیم.

شعف در صورت رهبر عزیزمان موج می‌زد. با مهربانی

فرمود:

- این کار بزرگ و مهمی که انجام دادین دو جنبه دارد:

اول اینکه با ورود به مسئله‌ی درمان ناباروری کار بزرگی

انجام دادین و دوم اینکه به دست شما **جوانان ایرانی**

انجام شده و جنبه‌ی دوم از اولی مهم‌تره.

و نهایتاً جمله‌ای بر زبان آوردند که امروز به یک

ضرب‌المثل در رویان تبدیل شده و آن جمله این بود:

- رویانتان رویان باد.

دکتر کاظمی با نجابت و تواضع گفت:

- به لطف شما بوده و عنایات الهی.

رهبر با قاطعیت پاسخ دادند:

- نخیر! عنایات الهی بوده و همت شما جهادی‌ها.

و به راستی چه جمله‌ای می‌توانست بیشتر از این دکتر

کاظمی آشتیانی و همکارانش را خوشحال کند و به آنها انگیزه

مضاعف بدهد؟ تمام همکاران مجموعه‌ی رویان از دانشجو

و پژوهشگر گرفته تا همکاران و مدیران با شنیدن جمله‌ی رویانتان رویان باد، تبدیل به بمب انرژی شده بودند و این اعلام رضایت رهبر انقلاب از نحوه‌ی حرکت آنها، باعث شد با اراده‌ی قوی‌تر از قبل به راه خود ادامه دهند.



سخن آخر دکتر عبدالحسین شاهوردی (رئیس پژوهشگاه رویان)

دکتر سعید کاظمی آشتیانی، فرزند صالح انقلاب پرورش یافته‌ی خانواده‌ی مذهبی و دوران پر جنب و جوش انقلاب اسلامی و ایام انقلاب فرهنگی است. این ایام آن زنده‌یاد را یک شخصیت فرهنگی خودساخته تربیت کرد و تحویل جامعه علمی داد که مایه‌ی خیر و برکت شد و مدیریت، مؤسس بودن، عمق دانش، پیگیری، توکل و اخلاق حسنه‌ی زنده‌یاد دکتر سعید الگویی است پویا که راهنمای نسل‌های بعد این مرز و بوم خواهد بود و برکت عمر وی در زمان حیات مایه‌ی خیر و اجرای کارهای بزرگی چون شکل‌گیری پژوهشگاه رویان، انجام درمان ناباروری، سلول‌های بنیادی، سلول درمانی، همانندسازی و دست‌ورزی ژنتیکی در حیوانات شد و استمرار این حرکت علمی انشالله دست‌مایه‌ی تربیت نسل‌های بعدی چون سعید ایران می‌شود و نام و نشان این عزیز، همواره سرلوحه‌ی جوانان این مرز و بوم خواهد بود.